

## بررسی انتقادات خونجی بر ابن سینا در باب انتاج صغرای ممکن در شکل اول<sup>۱</sup>

رحمت الله رضایی<sup>۲</sup>

### چکیده

قیاس مختلط قیاسی است که جهات در مقدمات آن گوناگون باشند. درباره مختلطات شکل اول، ارسطو، فارابی، ابن سینا و فخر رازی، به درستی إنتاج از صغرای ممکن باور دارند و بر همین اساس، آنان حتی صغراهای سالبه را نیز منتج می‌دانند؛ درحالیکه ایجاب صغرا شرط این شکل است. نتیجه مهم این دیدگاه، افزایش شمار مختلطات منتج این شکل است.

اما منطق دانانی مانند خونجی، ابهری، کاتبی و تفتازانی با مطرح کردن فعلیت صغرا، نه تنها مختلط از صغرای سالبه و صغرای ممکن را عقیم می‌دانند، بلکه دیدگاه ابن سینا را ناسازگار با دیدگاه او در باب عقدالوضع می‌دانند. در نتیجه، حداقل ۲۶ مختلط از مختلطات شکل اول تنها به همین دلیل، عقیم دانسته می‌شوند؛ اما در میان متأخران، قطب رازی به دفاع قاطعانه از ابن سینا برخاست و آشکارا خونجی را به ناتوانی در فهم سخنان ابن سینا متهم کرد.

بدین ترتیب، پرسش مهم این است که آیا چنین مختلطاتی منتج هستند یا خیر. این تحقیق، به منظور یافتن پاسخ این پرسش، کوشش دارد با بررسی دلایل هریک از دو طرف، به ارزیابی استدلال و نقدهای خونجی بپردازد. به نظر می‌رسد استدلال خونجی در عین حالی که مبتنی بر پیش فرض‌های مناقشه‌پذیر است، گرفتار چند اشکال بنیادین و تعمیم‌های ناصواب است؛ همان‌گونه که قطب رازی به برخی از آنها اشاره کرده است.

**واژگان کلیدی:** شکل اول، مختلطات، ممکن، عقدالوضع، قضیه حقیقیه، ابن سینا، خونجی، قطب رازی.

۱. در نگارش این مقاله، از مقاله نویسنده برای مرکز پژوهشی دایره المعارف عقلی اسلامی وابسته به مؤسسه آموزشی و پژوهشی

امام خمینی علیه السلام استفاده شده است.

rezaie\_2007@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته سطح چهار جامعه المصطفی العالمیه.

## ۱. مقدمه

همان‌گونه که مقدمات قیاس به «موجهه» و «مطلقه»، یعنی مقدمات دارای جهت و بدون جهت تقسیم می‌شود، قیاس به اعتبار جهات در مقدمات نیز این تقسیم را می‌پذیرد. قیاس موجهه، قیاسی است که هردو یا دست‌کم یکی از مقدمات آن از قضایای موجهی مانند فعلیه، ممکنه و ضروریه باشد. در برابر آن، قیاس غیر موجه یا مطلق است که هیچ‌یک از دو مقدمه آن از قضایای موجهه نباشد. حال، اگر جهت در مقدمات قیاس گوناگون باشد، به آن «قیاس مختلط» یا به اختصار «مختلطات» می‌گویند. باتوجه به اینکه هریک از دو مقدمه قیاس می‌تواند مشتمل بر یکی از جهات بسیط و مرکب باشد، شمار مختلطات هر ضرب از هر شکل به دست می‌آید؛ یعنی اگر صغرا یکی از سیزده جهت مشهور باشد، کبرا هم می‌تواند یکی از آنها باشد. حاصل ضرب آنها در همدیگر، ۱۶۹ مختلط می‌شود. بنابراین، در هر ضرب از ضرب‌های همه اشکال چهارگانه قیاس، حداقل ۱۶۹ گونه ترکیب به وجود آید؛ اما بدیهی است که بحث درباره ضرب‌هایی است که به لحاظ کم و کیف منتج هستند. در نتیجه، در هریک از این ضرب‌ها، ۱۶۹ ترکیب پدید می‌آید.

اما آنچه در این مجال مورد بحث است، تنها شکل نخست قیاس است. به اعتبار جهات، یک دیدگاه این است که میان همه این مختلطات، به لحاظ جهت هیچ فرقی نیست. بنابراین، برای منتج بودن شکل اول، به جز شرایط کمی و کیفی، به اعتبار جهت، هیچ شرطی لازم نیست. براین اساس، همان‌گونه که جهات فعلیت و ضرورت در مقدمات منتج هستند، جهت امکان نیز منتج است. منطق‌دانانی مانند ارسطو، فارابی، ابن‌سینا، سهروردی، فخر رازی، نصیرالدین طوسی و شماری دیگر از منطق‌دانان به این دیدگاه باور دارند. از نظر آنان، نه تنها استنتاج از صغرای ممکن درست است، استنتاج از صغرا و کبرا می‌تواند نیز درست و بلکه حتی بدیهی است، همان‌گونه که ابن‌سینا بیان می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۸۴-۱۸۳). افزون‌بر آن، به دلیل تلازم میان ایجاب و سلب قضایای ممکنه و برخی موجهات دیگر، براساس این دیدگاه، چنین سالبه‌هایی نیز منتج هستند. ازاین‌رو، شرط ایجاب صغرا در شکل اول، اختصاص به برخی از موجهات پیدا می‌کند. (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۰).

در مقابل، شماری از منطق‌دانان متأخر به رهبری افضل‌الدین خونجی، قاطعانه مدعی‌اند که در کنار ایجاب صغرا، فعلیت آن نیز لازم است. ازاین‌رو، مختلط از صغرای ممکن با هر کبرایی عقیم است. در نتیجه، همان‌گونه که مختلط از دو ممکنه عقیم است، مختلط از ممکنه‌های سالبه کلیه نیز عقیم است. بنابراین، شمار زیادی از ۱۶۹ مختلط، به خاطر همین شرط، عقیم می‌شوند. (خونجی،

۱۳۸۹، ص ۲۶۹). پس از خونجی، شمار دیگری هم مختلط از صغرای ممکن را خواه ممکن عام و خواه ممکن خاص، خواه موجبه و خواه سالبه، غیر منتج دانستند؛ مانند ابهری (ابهری، ۱۳۷۰، ص ۲۰۶)، ارموی (ارموی، ۱۳۷۳، ص ۲۹۶-۲۹۵)، کاتبی قزوینی (کاتبی، ۱۹۹۸م، ص ۲۲۶)، تفتازانی (تفتازانی، ۱۴۲۱ق، ص ۸۹) و ملاصدرا (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۳۴). از نظر خونجی، عقیم بودن مختلط از صغرای ممکن چنان آشکار است که او از سخن ابن سینا درباره بداهت استنتاج از دو مقدمه ممکن، اظهار تعجب می کند، زیرا او به نحوی آن را بدیهی البطلان می داند. (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۰).

برخی از منطق دانان طرفدار خونجی نیز باور به منتج بودن صغرای ممکن را تنها به فخر رازی نسبت داده اند (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۴۸). دلیل این کار آنان احتمالاً این گمان باشد که نادرستی دیدگاه ارسطو و ابن سینا چنان بدیهی است که نمی توان آن را دیدگاه این دو منطق دان برجسته دانست و به این ترتیب، گویا کوشیده اند به تبرئه آنان پردازند؛ همان گونه که برخی از محققان معاصر نیز نادرستی انتاج صغرای ممکن را بدیهی قلمداد کرده، از دیدگاه منطق دانانی چون ارسطو و ابن سینا که به قول ایشان نابغه های غرب و شرق هستند اظهار تعجب کرده است. ایشان با بیان مثال هایی، علت عقیم بودن آنها را در جهات امکان مقدمات دانسته است، همان گونه که از فهم برخی عبارات قطب رازی نیز اظهار عجز کرده است. (فلاحی، ۱۳۹۲، ص ۷۴-۵۶)؛ در حالی که استنتاج از مقدمات ممکن نه تنها اشتباه فاحش نیست، بلکه اصلاً اشتباه نیست. علت عقیم بودن آن مثال ها نیز فقدان شرط کمی شکل اول است، نه جهت امکانی در مقدمات. بر همین اساس است که شرط فعلیت صغرا حتی در میان متأخران نیز مخالفان جدی دارد، مانند نصیرالدین طوسی، قطب رازی، علامه حلی و ابن ترکه. یکی از منطق دانانی که به دفاع قاطعانه از ابن سینا پرداخته است قطب رازی است. ایشان متقابلاً اشکال های مهم بر استدلال خونجی وارد کرده و او را حتی به عدم توانایی در فهم سخنان ابن سینا متهم کرده است. (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۲۶۶-۲۶۵). بنابراین، به نظر قطب رازی، همه اشکال هایی را که خونجی و افرادی مانند ایشان مطرح کرده اند بیش از اینکه واقعی باشد، برساخته ذهن ناتوان آنان است.

باتوجه به اهمیت این موضوع و اختلاف شدید میان منطق دانان، پرسش های مهم درباره این مختلطات مطرح می شوند؛ اما آنچه در این مجال مهم است دو پرسش مهم و مرتبط به هم است. پرسش نخست این است که چگونه می توان صغرای ممکن را منتج دانست و پرسش مهم تر این است که بفرض پذیرش انتاج صغرای ممکن، جهت نتیجه این مختلط چگونه خواهد بود. پاسخ پرسش اخیر در آنجا که هردو مقدمه آن ممکنه یا صغرا ممکن و کبرا فعلی بدون ضرورت باشد، چندان مشکلی ندارد، اما مشکل مهم آنجایی است که صغرا ممکنه و کبرا ضروریه باشد. مشکل

مهم این است که چگونه می‌توان چنین مختلطی را نه تنها منتج دانست، بلکه نتیجه ضروری از آن گرفت. به اختصار، پرسش اساسی این مقاله این است که چگونه می‌توان این دو مشکل مرتبط به هم را براساس نظر ابن سینا حل کرد.

باتوجه به آثار بسیار مهم هریک از دو دیدگاه، لازم است نخست به بیان دیدگاه ابن سینا و سپس، به بیان و بررسی دیدگاه خونجی بپردازیم. فهم دیدگاه خونجی به این دلیل مهم است که اگر ایشان به انتقاد از دیدگاه ابن سینا نپرداخته بود، اصلاً این بحث مطرح نمی‌شد.

## ۲. توضیح دیدگاه ابن سینا

ارسطو برای مختلط از ممکن سه حالت بیان می‌کند. حالت نخست، مختلط از صغرای ممکن و کبرای غیر ممکن است. حالت دوم، مختلط از صغرا و کبرای ممکن است. حالت اول نیز دو قسم است، زیرا کبرای غیر ممکن، یا فعلی است و یا ضروری. بنابراین، صغرای ممکن می‌تواند با سه دسته از قضایا مختلط شود. ارسطو فصل نهم از مقاله اول کتاب تحلیلات اولی را به قیاس مؤلف از فعلی و ضروری اختصاص داده است. در فصل چهاردهم همین مقاله، او به قیاس مؤلف از مقدمات ممکن و اقسام آن پرداخته است. (ارسطو، ۱۳۷۸، ۳۲، ۳۵-۳۳، ۲۵)، همان‌گونه که در فصل پانزدهم این مقاله به بحث درباره مختلط از فعلی و ممکن پرداخته است که خود مشتمل بر اقسامی است. برای نمونه، ابن زرعه دوازده قسم برای این مختلط بیان می‌کند. (ابن زرعه، ۱۹۹۴م، ۱۵۵-۱۵۰). ارسطو فصل شانزدهم این مقاله را به مختلط از ممکن و ضروری اختصاص داده است. از نظر ایشان، نه تنها همه این مختلطات منتج هستند، بلکه برخی از آنها بدیهی هم هستند و نیاز به هیچ استدلالی ندارند؛ همان‌گونه که ابن زرعه از این مختلطات، دسته‌بندی روشن ارائه کرده است. (ابن زرعه، ۱۹۹۴م، ۱۵۶-۱۵۰).

ابن سینا در کتاب قیاس شفا به شیوه ارسطویی به این بحث پرداخته است و افزون بر بحث از مقدماتی که همگی مطلقه یا ضروری باشند، در فصل اول از مقاله چهارم به قیاسی که هردو مقدمه آن ممکنه باشند پرداخته است. (ابن سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۸۹-۱۸۱) او فصل دوم را به قیاسی که مقدمه نخست آن ممکن و مقدمه دوم آن فعلی باشد اختصاص داده است و در فصل سوم از همین مقاله تنها از قیاسی که صغرای آن ممکن و کبرای آن ضروری باشد بحث کرده است. او در کتاب الاشارات تنها به قیاس‌های مختلط از صغرای ممکن می‌پردازد و همچون ارسطو آنها را در همان سه گروه دسته‌بندی می‌کند. (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۷۴-۲۴۴). دلیل این انحصار این است که اگر صغرای قیاس، ممکنه باشد کبرای آن یکی از سه حالت را خواهد داشت، زیرا کبرای آن یا ممکن است مانند صغرا، یا فعلیه است و اگر فعلیه باشد، یا همراه با ضرورت است یا بدون ضرورت.

(طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۴؛ قطب رازی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۴). بنابراین، برای کبرای آن بیش از این سه حالت وجود ندارد. باتوجه به یگانگی ضرورت و دوام از دیدگاه ابن سینا، کبرا منحصر در همین سه قسم خواهد بود؛ همان‌گونه که فخر رازی نیز در منطق المخلص ضرورت و دوام را در یک گروه قرار داده است. (فخر رازی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۳)

باتوجه به آنچه در مقدمه آمد، آنچه از نظر ابن سینا مهم است، در گام نخست، تبیین منتج بودن این مختلطات و در گام دوم، تبیین اینکه چرا جهت نتیجه در حالت سوم ضروری است. بنابراین، بررسی دو دسته از مختلطات مهم است.

### ۳. تبیین منتج بودن مختلط از دو ممکن از نظر ابن سینا

اگر صغرا و کبرا هر دو ممکنه باشد، مانند «کل ج، ب بالامکان» و «کل ب، الف بالامکان»، نتیجه می‌دهد: «کل ب، الف بالامکان». (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۳). ابن سینا در شفا، به تبع ارسطو (ارسطو، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۴۰-۳۵) تصریح می‌کند که منتج بودن این مختلط بدیهی و بی‌نیاز از استدلال است. (ابن سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۸۴-۱۸۱) ابن سینا در توضیح آن، قاعده «ممکن الممکن، ممکن» را نیز بیان می‌کند؛ یعنی اگر اکبر برای اوسط ممکن باشد و اوسط برای اصغر ممکن باشد، اکبر برای اصغر هم ممکن است. (ابن سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۸۴-۱۸۳) اما از عبارات ابن سینا در اشارات به دست می‌آید که این استنتاج بدیهی نیست، بلکه قریب به بدیهی است. (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۳). از این رو است که ابن سینا به گفته نصیرالدین طوسی هرچند برای هریک از آنها استدلال نکرده است، آن‌گونه که منطق دانان قبل از ابن سینا با استفاده از «خلف» و «رد» بر آن استدلال کرده‌اند؛ اما در عین حال، او تبیین‌های جداگانه‌ای برای هریک ارائه کرده است. (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۴) بنابراین، ابن سینا نه تنها منتج بودن مختلط از صغرای ممکن را می‌پذیرد، بلکه آن را بدیهی یا قریب به بدیهی می‌داند و برای اثبات هر سه حالت، تبیین متفاوت از تبیین منطق دانان دیگر ارائه می‌کند. بنابراین، به گفته طوسی، ابن سینا در اشارات می‌پذیرد که اگر صغرا ممکنه باشد نیاز به تبیین دارد:

«أما إذا كانت الصغرى بالامکان فليس تعدى الحكم من الأوسط إلى الأصغر تعدياً يتنا بل إنما يتعداه بالقوة فقط ويحتاج إلى بيان. والحاصل أن قياسات هذا الشكل كاملة إذا كانت الصغرى فعلية وغير كاملة إذا كانت ممكنة.» (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۴).

بنابراین، مهم است به این تبیین‌های ابن سینا و شارحان او توجه کنیم. براساس سخن بسیار مختصر ابن سینا و شرح نسبتاً مفصل طوسی درباره این مختلط، ابن سینا نخست به تفسیر «ممکن» می‌پردازد. طوسی در تفسیر آن می‌گوید که مقصود از امکان این است

که از فرض وجود آن محالی لازم نیاید، همان‌گونه که ارسطو (ارسطو، ۱۳۷۸، ۳۲ الف، ۲۵-۱۵) و ابن‌سینا در قیاس شفا نیز آن را یکی از تعریف‌های مورد پذیرش برای امکان می‌دانند. (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۶۴) براین اساس، زمانی که اصغر برای اوسط امکان داشته باشد و وقوع آن محال نباشد، به این معناست که از فرض وجود آن هیچ محالی لازم نمی‌آید. اگر رابطه اصغر و اوسط این‌گونه باشد، رابطه اکبر و اوسط هم این‌گونه خواهد بود. در این صورت، اصغر چیزی است که از فرض وجود آن هیچ محالی لازم نمی‌آید و چون لازم نمی‌آید گویا موجود است. به بیانی دیگر، چون ممکن است، می‌توان گفت که از فرض وجود آن محالی لازم نمی‌آید، و چون از فرض وجود آن محالی لازم نمی‌آید، می‌توانیم برای آن فرض وجود کنیم و اگر فرض وجود کردیم، گویا قضیه ممکنه، تبدیل به فعلیه می‌شود. بنابراین، امکان اصغر به فعلیت آن تبدیل می‌شود. از آنجاکه امکان در کبرا نیز چنین است، ناگزیر کبرا نیز موجود است. در نتیجه، هر دو امکان در صغرا و کبرا حذف می‌شود: «فقد سقط الإمكان الأول ... فقط سقط الإمكان الثاني ایضاً.» (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۵) براین اساس، آنها را موجود و فعلی فرض می‌کنیم. مقدمات فعلیه، به اتفاق منطق‌دانان، هم منتج و هم بدیهی است. بنابراین، استنتاج از صغرای ممکن بی‌اشکال و بدیهی یا قریب به بدیهی است.

در این صورت ممکن است گفته شود که نتیجه قیاس نباید ممکنه باشد، بلکه باید فعلیه باشد. طوسی به این اشکال این‌گونه پاسخ می‌دهد که این نتیجه، به این دلیل است که مقدمات آن هنوز فعلیه مصطلح نیستند، بلکه ممکنه هستند؛ زیرا به این معناست که ممتنع نیست موجود باشد. اگر چنین استحاله‌ای وجود نداشته باشد، می‌توان برای آن فرض وجود کرد. به تعبیری دیگر، مقدمات شبه فعلیه را دوباره به ممکنه تبدیل می‌کنیم تا نتیجه ممکنه بگیریم؛ چون اگر اوسط برای اصغر استحاله ندارد، یعنی ممکن است و اگر اکبر برای اوسط استحاله ندارد آن نیز ممکن است. بنابراین، نتیجه این قیاس، این قضیه ممکنه است: «هر چیزی که ممتنع نیست ممکن باشد، ممکن است.»

اما اینکه گفته شد که این استنتاج قریب به بدیهی است، به این دلیل است که این نتیجه هر چند خودش به تعبیر نصیرالدین طوسی در ذهن موجود نیست، عکس نقیض قضیه‌ای است که در ذهن موجود و بدیهی است: «هر چیزی که ممکن نیست ممتنع است که ممکن باشد.» (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۴۵)، زیرا نتیجه، عبارت دیگری برای تعریف ممکن است؛ یعنی چیزی که از فرض وجودش محالی لازم نیاید. بنابراین، قیاس مرکب از دو ممکنه، هم منتج و هم نزدیک به بدیهی است. (ابن‌سهران ساوی، ۱۹۹۳م، ص ۱۴۶).

اما مشکل شرح طوسی این است که فرض ما در صغرای ممکنه است، نه صغرای که آن را

تبدیل به فعلیه کنیم. برای حل این مشکل، می‌توان گفت مقصود طوسی از این شرح، بیان دیگری از شرحی است که فخر رازی ارائه کرده است. براساس شرح فخر رازی، ثبوت اکبر برای اصغر، به نحو قضیه شرطیه است؛ یعنی کبرا بیانگر این است که اگر اوسط برای امری اثبات شد، می‌تواند برای اکبر هم اثبات شود. صغرا نیز بیانگر این است که ثبوت اوسط برای اصغر استحاله‌ای ندارد. بنابراین، در صورتی که اوسط محقق شود، اکبر برای اصغر اثبات می‌شود، اما اگر محقق نشود، اکبر برای اصغر اثبات نمی‌شود. در نتیجه، این قیاس بیان می‌کند که ذات اصغر پذیرای اکبر است؛ اما اینکه بالفعل آن را دارد یا خیر، به دست نمی‌آید. (فخر رازی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۸-۲۸۶) شاید بتوان گفت که مقصود طوسی از تبدیل صغرای ممکنه به فعلیه نیز فعلیه مصطلح نیست، بلکه شبه فعلیه است؛ یعنی اگر برای اوسط فرض وجود کنیم، می‌توانیم به کمک آن، وجود اکبر برای اصغر را به نحو فرضی اثبات کنیم. از این رو، نتیجه نیز فرضی است و امکان بالقوه را نیز شامل می‌شود، همان‌گونه که طوسی درباره جهت نتیجه مختلط دسته دوم تصریح می‌کند. طوسی با اشاره به نادرستی تفسیر فخر رازی که جهت نتیجه مختلط دسته دوم را ممکن عام مصطلح دانسته است (فخر رازی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۹۹؛ همو، ۱۳۸۱، ص ۲۸۶)، توضیح می‌دهد که مقصود ابن سینا از این امکان عام، عام بر حسب اصطلاح منطقی نیست تا شامل مطلقات ضروری و غیر ضروری هر دو شود، بلکه اعم از قوه و فعل است؛ زیرا امکان، افزون بر اینکه شامل قضایای فعلیه می‌شود، شامل امور بالقوه هم می‌شود، مانند امکان استقبالی. (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۶) بنابراین، صغرای ممکن با هریک از سه دسته کبرای ممکن، فعلی و ضروری به این نحو منتج است.

براساس آنچه درباره دسته نخست بیان شد، منتج بودن دسته دوم که مختلط از صغرا ممکنه و کبرای فعلیه غیر ضروری باشد نیز به دست می‌آید. از این رو، ابن سینا هیچ استدلالی برای اثبات این مختلط بیان نمی‌کند، اما در کتاب قیاس شفا آن را غیر کامل و غیر بدیهی می‌داند. (ابن سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۹۱) نصیرالدین طوسی در شرح الاشارات توضیح می‌دهد که این مختلط بدیهی است، زیرا باتوجه به دسته اول و برگرداندن امکان به فعلیت، هر دو مقدمه در دسته دوم نیز شبه فعلیه هستند. بنابراین، قیاس در حالت دوم گویا مؤلف از دو مطلقه است، (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۶) و نتیجه در چنین فرضی بدیهی است.

#### ۴. تبیین انتاج صغرای ممکن و کبرای ضروری

آنچه بسیار مهم و بیش از همه مورد مناقشه قرار گرفته، دسته سوم از مختلطات است که مختلط از صغرای ممکنه و کبرای ضروری باشد؛ مانند اینکه بگوییم: «هر ج، ب است بالامکان» و «هر ب، الف است بالضرورة». به نظر ابن سینا در الاشارات، نتیجه این قیاس می‌شود: «هر ج، الف است

بالضرورة» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۷)؛ اما به نظر مشهور منطق‌دانان قبل از ایشان، نتیجه آن، قضیه ممکنه است. (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۷) براساس توضیح ابن‌سینا و شرح نصیرالدین طوسی، ما می‌توانیم صغرای ممکنه را به فعلیه برگردانیم. بنابراین، صغرای قیاس مذکور در حقیقت یک قضیه شبه فعلیه و کبرای آن ضروریه است. در چنین حالتی، نتیجه قیاس ضروری است، زیرا هنگامی که اکبر بر اصغر صدق کند و این صدق نیز ضرورت ذاتی داشته باشد، به این معناست که صدق اکبر در تمامی زمان‌ها بر اصغر درست است، خواه اصغر وصف اوسط را داشته باشد یا نداشته باشد، چون مقصود از ضرورت، ضرورت ذاتی است؛ مانند «هر انسانی ممکن است حرکت کند» و «هر متحرکی ضرورتاً جسم است». نتیجه می‌دهد که «هر انسانی ضرورتاً جسم است»، خواه حرکت داشته باشد یا نداشته باشد. (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۲۰۴-۲۰۲؛ طوسی، ۱۳۷۵ الف، ج ۱، ص ۱۶۰-۱۵۹). به بیانی دیگر، خواه صغرای این قیاس ممکنه باشد و خواه ضروری، نتیجه این قیاس ضروری ذاتی خواهد بود، زیرا مقصود از ضرورت در کبرای ضرورت ذاتی است، نه ضرورت وصفی. اگر مقصود از ضرورت در نتیجه، ضرورت وصفی باشد، کبرای قیاس کاذب خواهد بود. از این رو، ضرورت نتیجه ناگزیر ضرورت ذاتی خواهد بود. (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۷؛ طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۷). بنابراین، حد وسط در این قیاس که جهت امکان دارد، نقشی در اثبات اکبر برای اصغر ندارد. (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۲۰۳-۲۰۲)

همین مسئله موجب این اشکال شده است که فرض ما، دخالت حد وسط در استنتاج است، درحالی که براساس این تبیین، حد وسط هیچ نقشی در اثبات اکبر برای اصغر ندارد. نصیرالدین طوسی پاسخ می‌دهد که دخالت حد وسط در اثبات اکبر برای اصغر نیست، زیرا اکبر برای اصغر در واقع ضروری است و نیاز به اثبات ندارد، بلکه موجب علم ما به مفاد این قیاس شده است. (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۷).

طوسی افزون بر تبیین فوق، درباره اینکه نتیجه این قیاس ضروری است، استدلالی را نیز مطرح می‌کند. استدلال ایشان بر اینکه انتاج از صغرای ممکن و کبرای ضروری، درست و نتیجه آن نیز یک قضیه ضروری است، استفاده از عکس نقیض صغرا است. توضیح اینکه نسبت به فرد بالقوه ممکن، می‌توانیم بگوییم: «هر چیزی که ضروری ذاتی نباشد، ممتنع است که ضروری ذاتی باشد.» این قضیه، یک قضیه بدیهی است و نیاز به استدلال ندارد. اگر آن را عکس نقیض کنیم، این قضیه به دست می‌آید: «هر چیزی که ممتنع نیست ضروری باشد، ضروری است.» این نیز یک قضیه بدیهی است. باتوجه به اینکه مصداق قضیه بدیهی نخست، فرد بالقوه ممکن است، می‌توان ضرورت آن را استنتاج کرد و از آن یک قیاس تألیف کرد. (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۹-۲۴۸) بنابراین، این قانون منطقی بر جهت نتیجه این مختلط نیز حاکم خواهد بود که می‌گوید در مختلط شکل

اول، جهت نتیجه همواره تابع کبرا است: «وبالجملة فإن العبرة للكبرى، فإنها إن كانت ممكنة فالنتيجة ممكنة أو ضرورية فالنتيجة ضرورية». (ابن سینا، ۱۳۸۳، ص ۲۰۴)

## ۵. اشکالها و استدلال خونجی

به نظر خونجی و طرفداران او، مشکل استنتاج از صغرای ممکنه، عدم اندراج اصغر در اوسط است، زیرا امکان می‌تواند در حد قوه باقی بماند، درحالی که در نتیجه، می‌خواهیم پیوند فعلی میان اکبر و اصغر برقرار کنیم. توضیح اینکه اگر صغرا و کبرا هر دو ممکنه باشد، یک مشکل دارد و اگر صغرا ممکنه و کبرا فعلی باشد، مشکل دیگری دارد و اگر صغرا ممکنه و کبرا ضروریه باشد، افزون بر مشکلات مربوط به صغرای ممکن، مشکل سومی دارد. برای نمونه، اگر صغرا ممکن و کبرا فعلی باشد می‌تواند متضمن ناسازگاری دو مقدمه باشد، زیرا ممکن می‌تواند در حد قوه باقی بماند، درحالی که کبرا بیانگر تحقق اوسط برای اکبر است. اتحاد این دو در نتیجه، غیر ممکن است. در مختلطی نیز که کبرا ضروری باشد، مشکل افزون‌تر این است که بنابر قانون پیروی جهت نتیجه از کبرا، جهت نتیجه، «ضرورت» است، درحالی که صغرا بیان می‌کند که رابطه اصغر و اوسط امکان است و لازمه امکان، می‌تواند حتی عدم تحقق اوسط نیز باشد، درحالی که رابطه اکبر و اوسط ضرورت است. معنای ضرورت این است که اوسط نه تنها فعلیت یافته، بلکه خلاف آن نیز غیر ممکن است. بنابراین، مشکل اختصاصی این مختلط این است که اوسط که رابطه امکانی با اصغر دارد چگونه می‌تواند واسطه برای حمل ضروری اکبر بر اصغر باشد.

باتوجه به این مشکلات است که خونجی نه تنها ایرادهایی را بر نظریه ابن سینا وارد می‌داند، استدلال مهم را با استفاده از مثال نقضی، مبنی بر نادرستی دیدگاه ابن سینا مطرح می‌کند. ایشان برای اثبات اینکه امکان در صغرا موجب عقیم شدن می‌شود، نه تنها قاعده «ممکن ممکن، ممکن است» را مغالطه خوانده است (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۰)، مثال نقضی را مطرح می‌کند. مثال نقضی ایشان ناظر به صغرای ممکنه و کبرای ضروریه است. برای نمونه، شخصی می‌تواند در مسافرت هم از اسب استفاده کند و هم از الاغ. بنابراین، نه استفاده از اسب برای او ضرورت دارد و نه عدم استفاده از اسب. اما فرض می‌کنیم که همین شخص به صورت بالفعل تنها از اسب استفاده می‌کند. در این فرض، اگر قضیه نخست را ممکن خاص بدانیم و صغرا قرار دهیم و قضیه دوم را نیز ضروریه فرض کنیم و کبرا قرار دهیم، می‌توانیم قیاسی به این صورت تشکیل دهیم:

الف) الاغ، مرکوب زید است به امکان خاص؛ ب) مرکوب زید بالضرورة اسب است.

نتیجه آن این می‌شود که الاغ، اسب است، درحالی که این نتیجه نادرست است؛ نه هیچ اسبی الاغ است و نه هیچ الاغی اسب است. نه تنها ضرورت آن کاذب است، بلکه امکان آن نیز وجود

ندارد. بنابراین، به دلیل اینکه وصفی مانند «الف» می‌تواند برای دو امر متباین مانند «ج» و «د»، ممکن به نحو امکان خاص باشد، یعنی نه ضرورت اثبات داشته باشد و نه ضرورت سلب، اما برای «ج» به فعلیت هم رسیده باشد. براین اساس، می‌توان گفت این وصف برای یکی به نحو ضرورت است و برای دیگری به نحو امکان خاص است؛ اما این وصف نمی‌تواند حد وسط قرار گیرد و اکبر را برای اصغر اثبات کند، زیرا نتیجه آن نادرست خواهد بود. هرچند در برخی مواد، صغرای ممکن نتیجه می‌دهد اما در برخی دیگر، عقیم است.

اکنون پرسش این است که علت این نادرستی نتیجه چیست. به نظر ایشان، از آنجاکه به لحاظ هیئت، بدیهی‌ترین ضرب، ضرب اول و دوم شکل اول است، هیئت این مختلط اشکالی ندارد. صغرای آن به تنهایی نیز صادق است، زیرا برای زید، نه سوار شدن اسب ضرورت دارد و نه سوار شدن الاغ. بنابراین، صغرا ممکنه خاصه و صادق است. کبرا نیز به تنهایی اشکالی ندارد و این قضیه یک قضیه ضروری است. تنها دلیل نادرستی این نتیجه، جهت امکان در صغرا است. مفاد صغرای ممکن این است که اندراج اصغر تحت اوسط انجام نشده است.

وی آنگاه براین اساس، یک گام بیشتر برمی‌دارد و مدعی می‌شود که عقیم بودن آن مستلزم عقیم بودن همه مختلطات از صغرای ممکن است، زیرا موجّهاتی که مطرح شدند، اخص موجّهات هستند و اگر اخص، عقیم باشد اعم هم عقیم خواهد بود. (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۲-۲۶۹). بنابراین، تمامی مختلط‌هایی که صغرای آنها ممکنه باشد عقیم هستند. حال، چگونه می‌توان از آن حتی نتیجه ضروری نیز گرفت؟!

قطب رازی بیش از دیگر منطق‌دانان به توضیح این استدلال پرداخته است. براساس توضیح ایشان، هرچند مختلط از صغرای ممکن به امکان خاص و کبرای ضروری در برخی مواد و دو ضرب شکل اول منتج است، مانند «هر انسانی نویسنده است به امکان خاص» و «هر نویسنده‌ای ضرورتاً ناطق است»؛ اما در برخی مواد، عقیم است و عقیم بودن این مختلط، بیانگر آن است که سایر مختلطات نیز عقیم هستند. استدلال ایشان بر اساس این تعمیم این است که اولاً، ممکنه خاصه، اخص اموری یا موجّهات مرکب است که می‌تواند صغرا قرار گیرد و ضروری نیز اخص موجّهات بسیط است همان‌گونه که مشروطه خاصه اخص موجّهات مرکب است. ثانیاً اخص ضروب شکل اول نیز ضرب اول است. بنابراین، در چنین تألیفی، اخص موجّهات در اخص هیئت قرار گرفته و این تألیف، اخص‌ترین تألیف است. از آنجاکه این تألیف عقیم است، می‌توان عقیم بودن همه تألیفات اعم از آن را نتیجه گرفت؛ اما به دلیل اینکه علت عقیم بودن آنها امکان صغرا است می‌توان گفت هر مختلطی که صغرای آن ممکنه، خواه ممکنه خاصه و خواه ممکنه عامه باشد منتج نیست. (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۲۶۰-۲۵۹). براین اساس، وقتی ممکنه خاصه نتواند صغرا قرار

گیرد، ممکن عام هم نمی‌تواند صغرا قرار گیرد. وقتی ضروریه نتواند با این صغرا منتج باشد، سایر موجهاً هم منتج نخواهند بود. این استدلال، مهم‌ترین استدلال خونجی و قطب رازی مبنی بر عقیم بودن مختلط از صغرای ممکن است.

براساس این دیدگاه، نه تنها مختلط از صغرای ممکنه منتج نیست، بلکه ایجاب صغرا هم لازم است. در نتیجه این دیدگاه، ۲۶ مختلط تنها به دلیل اینکه صغرای آنها ممکن است، از شمار مختلطات منتج شکل اول کاسته می‌شود؛ زیرا اگر معتقد باشیم که فعلیت صغرا شرط است، صغرای شکل اول تنها باید یکی از یازده موجهه دیگر باشد. بنابراین، اقسام مختلطات منتج این شکل، حاصل ضرب یازده موجهه صغرا در سیزده موجهه کبرا خواهد بود که جمعا ۱۴۳ مختلط می‌شود. (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۹۲؛ شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۵۱-۲۵۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۵۷) اشکال دیگر خونجی این است که بنابر مبنای ابن سینا در باب عقدالوضع، او نمی‌تواند جهت امکان را منتج بداند. او هرچند می‌پذیرد که بنابر مبنای فزاری در باب عقدالوضع اشکال ایشان متوجه ابن سینا نیست، اما بنابر مبنای ابن سینا، این اشکال بر ایشان وارد است. (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۹).

## ۶. دفاع قطب رازی از ابن سینا

نقدهایی درباره دیدگاه خونجی مطرح شده است. یک نقد بسیار کوتاه و مبهم را طوسی در تعدیل المعیار مطرح کرده است. ایشان می‌پرسد که مقصود از «اندراج اصغر در اوسط» چیست. اگر مقصود این است که اوسط بالفعل بر اصغر صدق کند، چنین امری شرط انتاج شکل اول نیست و اگر مقصود از اندراج مذکور این است که حکم بر اصغر درست باشد، چنین اندراجی در صغرای ممکن هم وجود دارد، زیرا می‌توان به تعلق اوسط بر اصغر حکم کرد هرچند به شکل امکانی. (طوسی، ۱۳۷۰، ص ۲۰۶). او در شرح اشارات نیز با اشاره به اشکال عدم اندراج در صغرای ممکن، به ویژه در آنجایی که کبرا ضروری باشد، بسیار به اختصار کوشیده است آن را برطرف کند، همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد، اما در موارد دیگر، با توجه به اشکال‌های خونجی، کوشیده است دیدگاه ابن سینا را به تفصیل توضیح دهد، همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد.

اما قطب رازی در عین حالی که دلایل ابن سینا را نقد می‌کند (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۲۶۵-۲۶۱)، به تفصیل و قاطعانه به دفاع از دیدگاه او نیز پرداخته و اشکال‌های مهم را درباره استدلال خونجی هم مطرح کرده است که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

یک اشکال مهم قطب رازی ناظر به تعمیم خونجی است؛ یعنی فرض کنیم که مختلط از صغرای ممکنه با کبرا ضروریه عقیم باشد، در صورتی می‌توان عقیم بودن سایر مختلطات را نتیجه

گرفت که دو مقدمه دیگر را پذیرفته باشیم: ۱. اختلاط از ممکنه خاصه و ضروریه یا ممکنه خاصه و مشروطه عامه، عقیم است؛ ۲. این موجهاًت، اخص مطلق از سایر موجهاًت هستند؛ ۳. اگر مختلط از اخص مطلق عقیم باشد، مختلط از موجهاًت اعم مطلق هم عقیم است. اشکال نخست قطب رازی ناظر به مقدمه دوم است. به نظر ایشان، استدلال خونجی مبتنی بر این است که او ضروری را اخص مطلق از سایر موجهاًت شمرد و براین اساس، استنتاج کرده است که مختلطات اعم مطلق نیز عقیم خواهند بود، درحالی که ضروری، اخص مطلق از مشروطه عامه نیست، همان گونه که مشروطه خاصه، اخص مطلق از وقتیه نیست. (همان، ص ۲۶۰). به تعبیری دیگر، رابطه این قضایا عام و خاص من وجه است. (همان، ص ۱۵۸). بنابراین، هرگز مسلم نیست که آنها اخص مطلق هستند تا نتیجه بگیریم که اگر اخص مطلق عقیم باشند، اعم مطلق هم عقیم خواهد بود.

اشکال دوم قطب رازی ناظر به مثال نقض خونجی است. به نظر ایشان، اصلاً کلیت کبرای مورد نظر خونجی به نحو ضرورت نیست تا اخص مطلق باشد یا نباشد؛ به دلیل اینکه اگر این قضیه کلی صادق باشد، باید نقیض آن کاذب باشد، درحالی که نقیض آن کاذب نیست. از آنجاکه نقیض آن صادق است، یعنی همان موجه کلیه قطعاً کاذب است. بنابراین، آن موجه کلیه مورد نظر خونجی هرگز ضروری نیست، زیرا اگر ضروری بود کذب آن غیر ممکن بود. از این رو، قطب رازی موارد نقضی را که خونجی درباره کبرای ضروری مطرح کرده است نمی پذیرد. براین اساس، تمامی سواری های آن شخص، اعم است از اینکه بالفعل باشد یا نباشد و بلکه حتی فرض شود. در چنین فرضی، مرکب های آن شخص اختصاص به الاغ ندارد. ممکن است روزی در آینده او سوار بر اسب یا وسیله دیگر شود و عقل می تواند او را بالفعل سوار بر اسب یا مثلاً هواپیما در نظر بگیرد. بنابراین، مثال ایشان نمی تواند نقض کننده استدلال ابن سینا باشد: «و النقص المذكور مندفع لانه ليس يصدق كل مركوب زيد فرس بالضرورة اذا الحمار مما يمكن ان يكون مركوب زيد و يفرضه العقل ان يكون مركوب زيد بالفعل فليس بعض مركوب زيد بفرس بالضرورة». (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۲۶۰).

اشکال سوم قطب رازی ناظر به انتاج صغرای ممکنه است. او می گوید منطق دانانی مانند خونجی و ارموی ضرورت را به معنای عام به کار برده اند که لازمه آن تساوی ضرورت و دوام است و به دلیل اینکه نقیض دو امر مساوی، مساوی است و چون امکان و فعلیت، نقیض ضرورت و دوام هستند، لازمه آن تساوی امکان و فعلیت است (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۱۴۷)؛ اما منطق دانانی مانند خونجی از این لازمه دیدگاه خود غفلت کرده اند و صغرای فعلی را منتج و صغرای ممکن را عقیم می دانند، درحالی که بنابر تعریف آنان از ضرورت، صغرای ممکن را نیز باید منتج بدانند: «وایضا الممكنة مساوية للمطلقة علی ما لزمهم من اعتبار الضرورة بالمعنی الاعم فما غفلهم هانها عن ذلك حتی جعلوا إحدهما منتجة والاخری عقیمة.» براین اساس، استدلال خونجی درباره اثبات عقیم بودن تألیف از

صغرای ممکن نادرست است. (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۲۶۰). در ادامه، این اشکال را با استفاده از شرح طوسی بیشتر توضیح خواهیم داد.

باتوجه به اشکال سوم، اشکال چهارم قطب رازی ناظر به عدم ناسازگاری دیدگاه ابن سینا در باب عقدالوضع و انتاج صغرای ممکنه است. ایشان معتقد است که برخلاف برداشت خونجی، میان این دو دیدگاه ابن سینا هیچ ناسازگاری وجود ندارد، زیرا مقصود از فعلیت صغرا، فعلیت عینی یا به نحو قضیه خارجی نیست، بلکه فعلیت فرضی و حقیقی یا به تعبیری، به نحو قضیه حقیقیه است. براین اساس، می توان عالمی را تصور کرد که در آن استفاده از ماشین برای آن شخص قابل سلب است. اشکال این بود که بنابر شرط فعلیت در باب عقدالوضع و نیز ممکنه بودن صغرا، اوسط به صورت بالفعل شامل اصغر نمی شود، درحالی که بنابر تفسیر درست از عقدالوضع، اوسط ممکن نیز بالفعل شامل اصغر می شود، هرچند برحسب فرض عقلی: «فانّ الفعل کما قدّمناه لیس ماخوذا بحسب نفس الأمر بل بحسب الفرض العقلی و حینئذ یندرج الأصغر تحت الأوسط لأن الاصغر ممّا یمکن ان یکون اوسط فیفرضه العقل اوسط بالفعل.» براین اساس، بازگشت دیدگاه ابن سینا در باب عقدالوضع به دیدگاه فارابی است: «وعندی انه لا فرق بین المذهبین فی ذلک». (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۲۶۰). در نتیجه، قضیه ممکنه، مساوی با قضیه مطلقه است. بنابراین، اشکال خونجی حتی در فرض لزوم فعلیت در باب عقدالوضع هم وارد نیست و به این دلیل، میان آن دو دیدگاه ابن سینا ناسازگاری نیست؛ اما اینکه قضیه ممکنه چگونه مساوی با قضیه مطلقه است، بعداً به توضیح آن خواهیم پرداخت.

سرانجام، قطب رازی این گروه از منتقدان ابن سینا را آشکارا به بدفهمی یا ناتوانی در فهم عبارات او متهم کرده است: «لیعلم أنّ تشنیع المتأخرین علی الشیخ الرئیس و هو المخصوص باختراع القواعد و افاضة الفوائد ینادی علیهم بسوء الفهم و الزلل فی مطارح الوهم و کم من عائب قولاً صحیحاً وافته من الفهم السقیم.» (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۲۶۶-۲۶۵). اینها همه بیانگر این است که باوجود انتقادات او بر دلایل ابن سینا، خود در مجموع، تألیف از صغرای ممکن را مانند ابن سینا منتج می داند و استدلال خونجی را نیز به کلی نادرست می داند.

## ۷. بررسی استدلال خونجی

اما افزون بر آنچه قطب رازی بیان کرد، به نظر می رسد دیدگاه خونجی اشکال های دیگری نیز دارد که منطق دانان به صورت مبهم و پراکنده به آنها اشاره کرده اند.

یک مشکل مهم دیدگاه خونجی این است که دیدگاه ایشان مبتنی بر چند پیش فرض مهم است. اگر آنها را بپذیریم، دیدگاه ایشان پذیرفته می شود و اگر آنها را نپذیریم، دیدگاه ایشان نیز قطعاً

ناپذیرفتنی خواهد بود. نخستین پیش فرض، اختلاف منسوب به فارابی و ابن سینا درباره «عقدالوضع» است. عموم منطق دانان پساسینوی آن را مبتنی بر این اختلاف می دانند و معتقدند که بنابر دیدگاه فارابی که کفایت امکان باشد، صغرای ممکن نیز منتج است، اما بنابر دیدگاه ابن سینا که لزوم فعلیت باشد، منتج نیست. از جمله، فخر رازی (فخر رازی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۷)، خونجی (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۹)، جرجانی (جرجانی، ۱۳۸۶، ص ۴۱۴) و شمار دیگری به این مسئله تصریح دارند. این درحالی است که هم دیدگاه ابن سینا درباره عدم کفایت امکان در باب عقدالوضع مجالی برای بحث دارد و هم عدم کفایت صغرای ممکن در باب قیاس مختلط. به همین دلیل است که برخی نیز مخالف بوده و معتقدند که صغرای ممکن حتی بنابر مبنای ابن سینا در باب عقدالوضع نیز منتج است، مانند قطب رازی. براساس این دیدگاه، همان گونه که صغرای ممکن منتج است، هیچ ناسازگاری نیز میان هردو دیدگاه ابن سینا نیست. (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۲۶۰).

پیش فرض دوم، ابتدای این اختلاف بر این مسئله است که مفاد قضایای موجهه و از جمله، موجهه ضروری را که کبرا قرار گرفته است حقیقی بدانیم یا خارجی. اگر آنها را خارجی بدانیم، اشکال خونجی وارد خواهد بود؛ اما اگر معتقد باشیم که مفاد آنها مفاد قضایای حقیقیه است، اشکال مهم و اصلی خونجی وارد نخواهد بود. (ر. ک: فلاحی، ۱۳۹۲، ص ۶۹-۶۷). البته، خونجی نیز می پذیرد که اگر مقصود ما از کبرای قیاس مورد نظر، قضیه خارجی باشد اشکال ایشان بر ابن سینا وارد است؛ زیرا در فرض خارجی بودن کبرا، مفاد آن این است که مرکب هایی که آن شخص تا به حال سوار شده یا در آینده سوار می شود، همه آنها ضرورتاً الاغ هستند و هیچ کدام آنها نمی توانند اسب باشند. بدیهی است که این قضیه صادق و ضروری است. اما اگر مقصود ما از این کبرا، قضیه حقیقیه باشد، ایشان طرفدار توقف می شود، هر چند تفسیر این توقف نیز مجال بحث دارد. به هر حال، ایشان می پذیرد که در این صورت، اشکال او بر ابن سینا وارد نخواهد بود؛ (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۱) اما می توان گفت اینکه در هر فرضی و در هر عالمی زید نتواند به جز الاغ، سوار بر اسب شود، ضرورت ندارد. ما می توانیم عالمی را تصور کنیم که در آن سوار شدن زید بر الاغ ضرورت ندارد. بنابراین، در فرض حقیقی بودن کبرا، کبرا ضروری نیست، درحالی که فرض ما در ضرورت کبرا است.

پیش فرض سوم این است که اشکال افرادی مانند خونجی مبتنی بر تمایز میان دوام و ضرورت است. براساس این فرض، می توان مواردی را تصور کرد که دائمی است اما ضروری نیست؛ اما اگر به تمایز دوام و ضرورت در کلیات باور نداشته باشیم، ممکن نیست بتوان چنین مواردی را یافت. از آنجاکه ابن سینا به این تمایز باور ندارد، بدیهی است که این اشکال هم متوجه ایشان نخواهد شد. (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۹؛ ر. ک: رضایی، ۱۳۹۹، ص ۶۵-۴۶).

مشکل دوم، این است که مقدمه سوم استدلال خونجی نیز قابل پذیرش نیست؛ یعنی فرض می‌کنیم که رابطه موجّهات، اعم و اخص مطلق باشد، به کدام دلیل، اگر قضیه اخص عقیم بود، قضیه اعم نیز عقیم است. همان‌گونه که در حوزه مفاهیم، عدم صدق اخص موجب عدم صدق اعم نمی‌شود، در حوزه تصدیقات هم این‌گونه است. نادرستی ادعای خونجی در حوزه تصورات روشن است، زیرا به کدام دلیل، اگر در جایی انسان صدق نکند، حیوان هم صدق نمی‌کند؟! در حوزه تصدیقات هم این‌گونه است. دلیل نداریم که اگر در جایی ضروری کاذب باشد، قضیه فعلیه نیز کاذب است. هرگز چنین تلازمی نیست، بلکه می‌توان عکس آن را ادعا کرد.

مشکل سوم و اصلی استدلال خونجی این است که اصولاً صغرای ممکن، خواه ممکن عام و خواه ممکن خاص، عقیم نیست؛ یعنی فرض کنیم که رابطه این موجّهات، عام و خاص مطلق باشد و فرض کنیم که اگر موجهه خاص کاذب بود، موجهه عام هم کاذب باشد، اما پرسش این است که به کدام دلیل، صغرای ممکن موجب عقیم شدن یک مختلط می‌شود. خونجی گویا نادرستی انتاج از این مختلط را بدیهی دانسته و براساس آن، عقیم بودن سایر مختلطات را نتیجه گرفته است، درحالی که نه مختلط از صغرای ممکن عقیم است و نه تعمیم ایشان به سایر مختلطات درست است.

## ۸. کارآمدی سالبه در شکل اول

ابن‌سینا و به پیروی از ایشان فخر رازی و نصیرالدین طوسی تنها شرطی که برای قیاس شکل اول بیان می‌کنند موجهه بودن صغرا است؛ اما آنان ایجاب را نیز تعمیم می‌دهند، به این معنا که شامل سالبه‌هایی نیز می‌شود که در حکم موجهه هستند. مقصود ایشان از سالبه در حکم موجهه، ممکنه خاصه و وجودیه لا دائمه و لا ضروریه است که سلب آنها همراه با ایجاب است. در هر دو صورت، مقدمه سالبه می‌تواند صغرای قیاس قرار گیرد. (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۹-۲۴۰). نصیرالدین طوسی توضیح می‌دهد که یک موجهه گاه ملازم با سالبه آن است، مانند ممکنه؛ وقتی می‌گوییم ممکن است کاری انجام شود، ممکن هم است که انجام نشود. گاه یک موجهه مساوی با سالبه آن است، مانند موجهه وجودیه لا دائمه (مشروطه عامه) که مساوی با سالبه وجودیه لا دائمه است، چون این قضیه، مرکب از دو فعلیه است و قید «لا دوام»، بیانگر فعلیه سالبه است. اما موجهه گاه اعم از سالبه است، مانند موجهه وجودیه لا ضروریه (عرفیه خاصه) که اعم از وجودیه لا ضروریه سالبه است. براین اساس، از آنجاکه چنین صغرای موجهه منتج است، سالبه آنها نیز منتج است. (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۱). اما قطب رازی استدلال دیگری را ضمیمه می‌کند تا منتج بودن اینگونه قیاس‌ها را نشان دهد. به نظر ایشان، اینجا مصداق این قاعده است: «لازم لازم یک امر، لازم آن امر

است»؛ یعنی اگر صغرای سالبه ممکنه با کبرا صادق باشد، موجه آن نیز با کبرا صادق خواهد بود و هرگاه صغرا همراه با کبرا صادق باشد، با نتیجه هم صادق خواهد بود. تنها تمایز هردو صورت، به این است که اگر صغرا ممکنه سالبه باشد، نتیجه آن ممکنه موجه است. موجهات مرکبی مانند مشروطه خاصه و عرفیه خاصه نیز این گونه هستند. (قطب رازی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۱). بنابراین، هر موجه‌ای که ملازم با یک سالبه یا مساوی با آن و یا اعم از آن باشد، این گونه سوال می‌توانند صغرا قرار گیرند.

درباره ممکنه سالبه این اشکال مطرح می‌شود که لازمه سرایت حکم اکبر بر اصغر، این است که اصغر بالفعل داخل در اوسط باشد، درحالی که اصغر در قضیه ممکنه بالفعل داخل در اوسط نیست. به این دلیل، سرایت حکم اکبر بر اصغر هم انجام نمی‌شود. طوسی به این اشکال این گونه پاسخ می‌دهد که در صغرای ممکنه موجهه، ماده آن «امکان» و جهت آن در حقیقت «فعلیت» است، همان گونه که قبلاً توضیح داده شد. براین اساس، قضیه ممکنه، خواه موجه و خواه سالبه، در حقیقت، قضیه فعلیه است. همان گونه که در تمام قضایای فعلیه، سرایت حکم اکبر بر اصغر انجام می‌شود، در قضایای ممکن نیز انجام می‌شود. (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۱). بنابراین، افزون بر فعلیات و ضروریات، ممکنات نیز می‌توانند صغرا قرار گیرند و باید قیاس مؤلف از آنها را منتج دانست. ازاین رو، بر منطق دان لازم است به بحث از ممکنات نیز بپردازد. (ابن سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۶۱-۱۶۰).

اما طوسی خود تعلیقه‌ای نیز بر این تعمیم ابن سینا دارد که به ظاهر ناظر به اشکال فخر رازی در لباب الاشارات است. (فخر رازی، ۱۹۸۶م، ص ۶۳). براساس این اشکال، مشهور اگر چنین سالبه‌هایی را معتبر نمی‌داند، به خاطر قید «لذاته» در تعریف قیاس است؛ چون در تعریف قیاس گفته می‌شود که انتاج آن از صغرا و کبرا باشد و نیاز به مقدمه دیگری نداشته باشد، درحالی که براساس این تعمیم، قیاس به خاطر واسطه شدن امر دیگری منتج است، نه به خاطر ذات قیاس. بنابراین، اگر قیاس‌های مؤلف از این گونه مقدمات منتج است به خاطر ملاحظه امور دیگری است که خارج از ذات قیاس است. به این دلیل، قیاس اصطلاحی بر این گونه قیاس‌ها صادق نیست، درحالی که ابن سینا در شفا آن را منتج «لذاته» می‌داند. (ابن سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۸۳)

پاسخ نصیرالدین طوسی به این اشکال این است که در این قضایا، مفاد آنها اثبات است، خواه موجه باشند یا سالبه؛ زیرا ایجاب و سلب در این قضایا تنها در لفظ هستند، اما مفاد قضیه به هر حال، اثبات است. برای نمونه، در صغرای ممکنه سالبه مانند موجه آن، اوسط ممکن برای اصغر اثبات می‌شود؛ اما چون امکانی است، هم می‌تواند باشد (که در موجه چنین است) و هم می‌تواند نباشد (همان گونه که در سالبه چنین است). بنابراین، این گونه نیست که سالبه در قوه موجه

باشد و آن موجب در حقیقت مقدمه قیاس قرار گیرد و نتیجه دهد و درنهایت، ناسازگار با تعریف قضیه باشد. (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۱). اما قطب رازی به این اشکال پاسخ داده و آن را نادرست دانسته است. به نظر ایشان، مقصود از قید «لذاته»، این است که مقدمه غریبه دیگری به قیاس اضافه نشود، نه اینکه هیچ‌گونه واسطه‌ای نداشته باشد، زیرا منتج بودن برخی از اشکال قیاس نیاز به استدلال دارد، چنان‌که - برای نمونه - برخی از آنها را باید عکس کنیم. از سوی دیگر، مقدماتی که تلازم میان ایجاب و سلب آنها است، از قبیل مقدمات غریبه نیستند. بنابراین، اشکال مورد نظر نصیرالدین طوسی بر ابن‌سینا وارد نیست و قیاس مؤلف از این مقدمات نیز مشمول تعریف قیاس هستند. (قطب رازی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۲). براین اساس، شمار ضرب‌های منتج چنین قیاسی افزایش می‌یابد، زیرا برخی سوابق (اعم از کلی و جزئی) نیز می‌توانند صغرا قرار گیرند، همان‌گونه که هر دو مقدمه می‌تواند از چنین سالبه‌هایی باشد. (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۸۷-۱۸۶). براین اساس که ممکنه سالبه در حکم موجب آن است، انتاج ضرب سوم و چهارم شکل اول نیز به دست می‌آید؛ اما ابن‌سینا در نجات تنها چنین فرضی را که صغرا ممکنه سالبه باشد غیر بدیهی دانسته و تلاش می‌کند با برگرداندن آن به ممکنه موجب، آن را بدیهی و منتج نشان دهد. (ابن‌سینا، ۱۳۶۴، ص ۷۰)، اما در قیاس شفا به بررسی هر چهار ضرب این مختلط پرداخته است. (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۸۸-۱۸۶)

## ۹. نتیجه

درباره منتج یا عقیم بودن مختلطات از صغرای ممکن، براساس دیدگاه ارسطو و ابن‌سینا، تنها شرط اصلی انتاج آن در شکل اول، ایجاب صغرا است؛ اما شماری از منطق‌دانان قرن هفتم و هشتم و بعد از آن، نه تنها ایجاب صغرا را معتبر می‌دانند، بلکه شرط فعلیت را نیز برای این شکل مطرح می‌کنند. استدلال آنان این است که در صغرای ممکن، اندراج اصغر در اوسط صورت نگرفته است و تا زمانی که سرایت حکم از اوسط به اصغر صورت نگیرد، سرایت حکم از اکبر به اصغر نیز صورت نخواهد گرفت. این مشکل، مشکل تمامی مختلطاتی است که صغرای آنها ممکنه است.

اما از آنچه بیان شد، به دست آمد که نه تنها تعمیم و استدلال ایشان بر آن گرفتار اشکال‌هایی است، بلکه اصولاً صغرای ممکن همواره منتج است؛ به این معنا که اگر اوسط برای اصغر و اکبر استحاله نداشته باشد، اکبر برای اصغر هم استحاله نخواهد داشت. افزون بر آن، دیدگاه خونجی و استدلال ایشان، مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی است که نه تنها درستی آنها اثبات نشده است، بلکه خلاف آنها نیز احراز شده است. بنابراین، استنتاج از صغرای ممکن، امری کاملاً معقول و منطقی است.

منابع

۱. ابن زرعه، عیسی بن اسحاق (۱۹۹۴م). منطق ابن زرعه. بیروت: دار الفكر اللبناني.
۲. ابن سهلان ساوی، عمر بن سهلان (۱۹۹۳م). البصائر النصيرية في علم المنطق. بیروت: دار الفكر اللبناني.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۴). النجاة من الغرق في بحر الضلالات. تهران: دانشگاه تهران.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). الاشارات و التنبیها. قم: نشر البلاغة.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). القیاس. قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
۶. اثیرالدین ابهری، مفضل بن عمر (۱۳۷۰). «تنزیل الافکار». در: مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو (تدوین). منطق و مباحث الفاظ، تهران: دانشگاه تهران.
۷. ارسطو، (۱۳۷۸). منطق ارسطو (ارگانون). ترجمه میر شمس‌الدین ادیب سلطانی. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
۸. ابن ترکه اصفهانی، علی بن محمد (۱۳۷۶). کتاب المناهج فی المنطق. تهران - کوالامپور: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی.
۹. تفتازانی، سعد الدین (۱۴۲۱ق). «تهذیب المنطق». در: الحاشیة علی تهذیب المنطق. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۰. جرجانی، میرسید شریف (۱۳۸۶). «حاشیه شرح شمسیه». در: تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية. قم: بیدار.
۱۱. خونجی، محمد بن نامور (۱۳۸۹). کشف الاسرار عن غوامض الافکار. تهران - برلین: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران - مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین.
۱۲. رضایی، رحمت‌الله (۱۳۹۹). «بررسی دیدگاه ابن‌سینا و متأخران درباره تمایز میان دوام و ضرورت». معارف منطقی. سال هفتم، شماره ۱۳.
۱۳. سراج‌الدین ارموی، محمود (۱۳۷۳). بیان الحق و لسان الصدق. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی). تهران: دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران.
۱۴. سهروردی، یحیی بن حبش (۱۳۳۴). منطق التلویحات. تهران: دانشگاه تهران.
۱۵. شهرزوری، محمد بن محمود (۱۳۸۳). رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانية. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۶. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۸). التنقیح فی المنطق. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

۱۷. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲ق). القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسية. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). منطق الملخص. تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۹۸۶م). لباب الاشارات والتنبیها. قاهره: مكتبة الكليات الازهرية.
۲۰. فلاحی، اسدالله (۱۳۹۲). «استنتاج از دو ممکن نزد ابن سینا و رابطه آن با دو تعریف از قضایای حقیقیه و خارجیه». فصلنامه علمی - پژوهشی آئینه معرفت، سال دوازدهم، شماره ۳۵.
۲۱. قطب الدین رازی، محمد بن محمد (۱۲۹۴). شرح مطالع الانوار فی المنطق. (چاپ سنگی) قم: کتبی نجفی.
۲۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). «المحاكمات؛ شرح الشرح للاشارات والتنبیها». در: الاشارات و التنبیها، قم: نشر البلاغة.
۲۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). تحرير القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية. قم: بیدار.
۲۴. کاتبی قزوینی، عمر (۱۹۹۸م). الشمسية فی القواعد المنطقية. بیروت: مرکز الثقافی العربی.
۲۵. نصیرالدین طوسی، محمد بن عمر (۱۳۷۰). «تعديل المعيار فی نقد تنزیل الافكار». در: منطق و مباحث الفاظ. تهران: دانشگاه تهران.
۲۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵الف). اساس الاقتباس. تهران: نشر مرکز.
۲۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵ب). شرح الاشارات والتنبیها. قم: نشر البلاغة.